

خدا جون سلام به روی ماهت...

توتو، گربه‌ی نینجا ۴
دزد قلاده‌ی یاقوت



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

توتومو

کریبی
تینجا

دزد فلاده‌ی یاقوت

تصویرگر: نیک ایست
مترجم: فاطمه عباسی

درموت اولیری

سرشناسه: اولیری، درموت، ۱۹۷۳ - م.
1973, O'Leary, Dermot -
عنوان و نام پدیدآور: دزد قلاده‌ی یاقوت/ نویسنده درموت اولیری؛ تصویرگر نیک ایست؛ مترجم فاطمه عباسی.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۰۸ ص؛ مصور: ۲۱x۱۴٫۵س م.
فروست: توتو، گربه‌ی نینجا، ۴.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۴-۰۹۰۰-۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: 2020. Toto the ninja cat and the mystery jewel thief.
موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۱ م.
موضوع: Young adult fiction, English-- 21st century
شناسه‌ی افزوده: ایست، نیک، تصویرگر
شناسه‌ی افزوده: East, Nick
شناسه‌ی افزوده: عباسی، فاطمه، ۱۳۶۵، مترجم
رده‌بندی کنگره: PZV/۱
رده‌بندی دیوپی: ۸۲۳/۹۷ [ج]
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۷۴۳۰۸۷۱
۷۱۹۶۲۰۱



انتشارات پرتقال

توتو، گربه‌ی نینجا ۴: دزد قلاده‌ی یاقوت

نویسنده: درموت اولیری

تصویرگر: نیک ایست

مترجم: فاطمه عباسی

ناظر محتوایی: شروین جوانبخت

ویراستار ادبی: فرناز وفا‌ی دیزجی

ویراستار فنی: محیا سام

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: مینا فیضی - آزاده توماج‌نیا - زهرا گنجی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۴-۰۹۰۰-۰

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقش سبز

چاپ: کاج

صحافی: تیرگان

قیمت: ۵۵۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

تقدیم به بیب

قول می‌دهم اگر تمام شب را بخوابی،
تمام تلاشم را بکنم و دنیایت را پر کنم
از قمه و شگفتی ...

۱.۵

تقدیم به بچه‌کتابخوان‌های حرفه‌ای

ع. ف



پیشگفتار



از نیمه‌شب گذشته بود. سرانجام شهردار دیک ویتینگتون^۱ سوار بر اسبی گول‌پیکر همراه با تام گربه‌ی مورداعتمادش که لای کتَش فرورفته بود، به مقصدش رسید: بالای **همیستد هیت**^۲، بلندترین نقطه‌ی لندن در قرون وسطی.

۱. Dick Whittington؛ پسر فقیر که در نهایت ثروتمند و

شهردار لندن شد.

۲. منطقه‌ای سرسبز و بوته‌زاری وسیع در لندن

از آن بالا به پایتخت نگاه کردند. به راحتی کلیسای جامع سن پُل را می‌دیدند که با افتخار پابرجا بود. ساختمانی که برای تمامی اهالی لندن مثل فانوس دریایی بود و با مناره‌ی بلندش به طرف آسمان صاف و سرد شب بالا رفته بود. لحظه‌ای سکوت کردند و با خوشحالی از تماشای منظره‌ی شهری که در ساختن و امنیتش کمک کرده بودند، لذت بردند.



تام آهسته خُرخری کرد و سروکله‌اش از لای کت صاحبش پیدا شد، بیرون آمد و کش و قوسی به خودش داد و قوز کرد. بعد پوزه‌اش را به گردن دیک مالید و از پشت اسب روی علف‌های خزه‌گرفته پایین پرید.

دیک و تام هر دو بسیار خسته بودند و باید این کار را **مخفیانه** و در دل تاریکی تمام می‌کردند. تا حدودی به خاطر شهرتشان بود (اواخر قرون وسطی در لندن، همه شهردار و گربه‌اش را می‌شناختند) اما تا حدودی هم به خاطر اهمیت و قدرت چیزی بود که تام با خود داشت. دیک می‌ترسید صدایش را بشنوند پس تا جایی که می‌شد آرام در گوش تام گفت: «تام، مطمئنی؟ تو با **شکست** عادلانه‌ی **شیطانی** که می‌خواست کل شهر یا حتی کل کشور رو طاعون زده کنه، به دستش آوردی. **پادشاه رودریک کروکیف** شکست خورده و ارتشش به لطف تو فرار کرده. حالا با این **قلاده‌ی مرموز و جادویی** تو **قوی‌ترین حیوون روی زمینی!** با قدرتی که بهت می‌ده

هیچ کس تو مبارزه حریفت نمی شه و فوق العاده تر از همه
اینکه به زبون من می تونی حرف بزنی.»
گربه‌ی دانا پاسخ داد: «رفیق قدیمی فکر می کنی این
رو نمی دونم. بیشتر به همین خاطر هم هست که می خوام
امشب این کار رو بکنم. نمی تونم خطر افتادن این قلاده
به دست حیوون های خطرناک رو به جون بخرم. دنیای
حیوون ها الان امنه اما امکان داره این قلاده رو گربه، موش
یا سگ بدجنسی پیدا کنه... حالا با من بیا؛ وقتش رسیده.»
صاحبش از اسب پایین آمد و از خورجین اسبش
صندوقچه‌ای نقره‌ای بیرون آورد. آن را طرف تام گرفت و
باهم کنار برکه‌ای ایستادند.

شهردار به رفیقش لبخند زد. «تام، واسه گپ زدن هامون
دلم تنگ می شه.»

«اوه دیک، غصه نخور هنوز هم می فهمم چی می گی اما
حالا دیگه مجبور نیستم جوابت رو بدم. می تونم مثل یه
گربه‌ی معمولی رفتار کنم و بهت محل ندم!»

دیک خندید و تام را نوازش کرد. «خب، اگه مطمئنی که کار درست اینه، خیالت راحت به توافقمون احترام می‌ذارم: نصفش رو می‌بریم به برج لندن و نصفش برای همیشه گم‌و‌گور می‌شه.»

گره سرش را تکان داد و پنجاه‌اش را به قلاده انداخت. از هم باز شد و به دو حلقه‌ی کامل تبدیل شد؛ یکی از الماس‌های ناب و یکی از یاقوت‌های کبود ساخته شده بود و در نور ماه می‌درخشیدند. فرقی نمی‌کرد برای چندمین بار آن را می‌دیدند، هم به چشم انسان و هم به چشم گربه زیبایی‌اش بی‌نظیر بود.

تام برای آخرین بار نگاهی به آن انداخت و **حلقه‌ی الماس** را در کیسه‌ای مخمل گذاشت و با دقت به **مندوقچه‌ی**



نقره‌ای برگرداند. در صندوقچه را بست و آن را در برکه‌ی عمیق و سیاه انداخت.

فرورفتن آرامش در ته آب را تماشا کردند تا از جلوی چشم ناپدید شد.

دو دوست بهم لبخند زدند. تام از اینکه نمی‌توانست دیگر هرگز به زبان آدم‌ها حرف بزند، ناراحت بود ولی این بهای ناچیزی بود.

پرید لای کت گرم صاحبش و باهم سوار اسب شدند و به لندن و تخت‌خواب‌های گرم و نرمشان برگشتند. تام مطمئن بود که با شکست دشمنانش همه‌ی حیوانات شهر قدیمی لندن و در واقع **کل دنیا، امنیت خواهند داشت...** و تا ششصد سال بعد از آن همان‌طور هم بود.

تا اینکه ...

تماشاچی‌ها یک‌صدا و بلند فریاد زدند: «**گربرو**،
گربرو، **گربرو**!» گربرو درحالی‌که عرق پیشانی‌اش
را پاک می‌کرد برای آخرین بار رو به جمعیت شیفته دست
تکان داد و از روی سن پایین رفت.

توتو گربه‌ی نینجا و گروهش هم برای تماشای اجرای
دوستشان به **کافه شیرو جاز** مشهور **رابینسون^۲ پنجول**
در سوُهووی^۳ لندن آمده بودند. امشب باحال‌ترین
گربه‌ها، سگ‌ها، راسوها، روباه‌ها و حتی کبوترها اینجا
بودند. رابینسون پنجول به همه‌ی حیوان‌ها خوشامد گفت؛
اینجا فقط باید خونسردی‌ات را حفظ می‌کردی؛ یعنی: با
حیوان درونت روراست باش؛ سراغ دعوای گربه‌ای یا هر
نوع دعوای دیگری نرو؛ همسایه‌ات را دوست داشته باش
و از موسیقی‌ات لذت ببر. در آن صورت این کافه دقیقاً
همان جایی بود که باید می‌رفتی.

توتو داشت از آخرین شب مرخصی‌اش که ممکن

۱. سبکی از موسیقی که سیاه‌پوستان آمریکا آن را به وجود آوردند.
۲. به تام رابینسون خواننده‌ی انگلیسی و معروف سبک راک اشاره دارد.
۳. ناحیه‌ای در قلب لندن که پر از رستوران و مراکز تفریحی است.


کافه شیر و عجاز
البنسئون پینبول





بود تا مدتی خبری از آن نباشد لذت می‌برد. فردا چند آدم دیپلمات همراه حیوان‌های دیپلماتشان از فرانسه می‌رسیدند. پس توتو مأموریت داشت از **سفیر چهارپای فرانسیسی** موسیو قُنن لُوق^۱ مراقبت کند.


برای توتو و رئیسش، لاری، مراقبت از حیوان‌های دیپلمات مأموریت حفاظتی راحتی بود و از وقتی که توتو یک **گره‌ی نینجای** تمام‌وکمال شده بود و آن‌همه ماجراجویی را پشت سر گذاشته بود، مأموریت راحت به نظر خوب می‌آمد. گره‌رو از پله‌های کنار صحنه پایین آمد و از لابه‌لای جمعیت رفت آن طرف کافه سمت دوستانش که پشت میزی که با شمع روشن شده بود، نشسته بودند. گره‌رو یک بلوز یقه‌اسکی مشکی و یک کت مخمل لاجوردی پوشیده بود و با کلاه پشمی و عینک آفتابی تیره‌ای که به چشمش داشت، قیافه‌اش دیگر چیزی کم نداشت و دقیقاً شبیه یکی از آوازخوان‌های موسیقی جاز شده بود! کسانی که همراه توتو دور میز نشسته بودند:

1. Raton Laveur

برادر پررو ولی شجاع و وفادار **توتو**، **نقره‌ای**، 
که به خاطر نابینایی **توتو**، نقش چشم‌هایش را
داشت و خودش را معاون **توتو** می‌دانست؛ به
همان اندازه که مشکلات را حل می‌کرد ناخواسته
دردسراز هم می‌شد!

ساکس برادرخوانده‌ی جدید **توتو** که از پناهگاه 
سگ‌ها و گربه‌های بترسی به خانواده‌ی آن‌ها
اضافه شده بود، البته هنوز با گروه گربه‌های
ولگرد قلدرهای بترسی در تماس بود.

رئیس توتو، **لاری**، سرگروه گربه‌های نینجای 
بین‌المللی پیش‌کسوت شعبه‌ی انگلیس.

و دوستشان **شیلا اسنارلینگ‌فوت**، سگ پلیسی 
که رئیس سازمان مخفی جانوران (**سیمج**) بود

و مسئولیت برنامه‌ریزی امنیتی در طول دیدار
سفیر از کشور را بر عهده داشت.
همه با توتو دور میز نشسته بودند.

وقتی گربه‌رو نرم و آرام روی صندلی نشست، یک گربه‌ی
بزرگ و پشمالوی قرمز و قهوه‌ای که کلاه شاپو بر سر
داشت پشت سرش ظاهر شد.

با لهجه‌ی آمریکایی کش‌داری گفت: «گربه‌رو، رفیق،
اجرات محشر بود... فوق‌العاده.»

همه وقتی فهمیدند که او **خود رابینسون ینجول**
معروف است، نفسشان بند آمد! او صاحب این کافه و
یکی از بهترین گربه‌های موزیسین جاز در دنیا بود.

او گفت: «همه‌تون باید بازهم بیاین اینجا که بتونم با
این گروه جورواجور باحال شام بخورم.» بعد پنجه‌ی گنده
و گرمش را روی شانهِ توتو گذاشت.

«شنیدم چی کارها کردی تا جشنواره‌ی پیشی‌ستونبری

رو نجات بدی؛ ما موزیسین‌ها باید حسابی از خجالتت
دربیایم.» سرش را برای لاری تکان داد. «با این گربه‌ی
نجیب همکاری‌ت رو ادامه بده.» بعد یک پیش‌خدمت را
که از آنجا رد می‌شد، صدا زد: «واسه این میز نوشیدنی
مجانی بیار. خب دیگه اگه اجازه بدین برم، خودم باید
اجرا کنم؛ از صحبت باهاتون خیلی

لذت بردم.»



همین که رابینسون به آرامی طرف صحنه رفت، نقره‌ای دیگر نتوانست جلوی خودش را بگیرد و گفت: «**رابینسون پنجول!** اومده بود ما رو ببینه! گربه‌رو، حسابی معروف شدی!»

موش در جوابش گفت: «اوه، واقعاً چیز خاصی نیست.» ولی خیلی از خودش راضی بود. روی صندلی‌اش لم داد و یک قُلپ شیر سرد جرزی خورد. «می‌دونی استعدادم بیشتر مایه‌ی دردسره تا چیز دیگه، اما دوست ندارم از طرفدارهام دریغش کنم و ناامیدشون کنم.»

لاری خندید و چشمانش را گرد کرد. «**گربه‌رو حالا خوبه این فقط ششمین اجرانه!**»

فقط شش اجرا را درست می‌گفت، اما از وقتی گربه‌رو دقیقه‌ی نود پا پیش گذاشت تا اجرا کند و جشنواره‌ی **پیشی ستونبری** را نجات دهد، حرفه‌ی خوانندگی‌اش حسابی گل کرده بود. با گروه موسیقی‌اش، **دم‌درازها** تازه به اروپا سفر کرده و در رم، برلین، مادرید و پاریس

اجرا کرده بود. امشب هم اجرای برگشت به خانه‌اش در لندن بود.

وقتی گربه‌رو در سفر بود، توتو و لاری در **حالت آماده‌باش کامل** بودند. چون هرچند توتو یک بار دیگر **دوک اعظم فردی‌گربه** را شکست داده بود (قبل از اینکه بتواند دنیای حیوانات را با استفاده از نماهنگ هیپنوتیزم‌کننده در دست بگیرد) د.ا.ف فرار کرده بود و توتو اصلاً نمی‌دانست کجا رفته. معلوم نبود کی و چطور سروکله‌اش پیدا شود. خیابان‌ها خیلی خلوت شده بودند اما آن‌ها می‌دانستند د.ا.ف با همان حالت و جذابیت منحصر به فرد خودش مشغول توطئه‌چینی‌های جدید و حتی شوم‌تری است!

گربه‌رو از دوستانش پرسید: «خب، موزیسین بودن خیلی خیلی بهم حال داده، اما باید بگم که خیلی وقته منتظر مرخصی یک‌روزه‌ی فردا هستم. شاید برم ماهیگیری، کسی نمی‌خواد باهام بیاد؟ وای! چه حیف، همه سرکارین، نه؟»

شیلا گفت: «متأسفانه همین‌طوره. این بچه‌ها برای **برقراری امنیت سفر سفیر فرانسه** به من کمک می‌کنن. راستی ممنونم؛ می‌دونم به اندازه‌ای که شما گربه‌های نینجا عادت دارین جذاب و پرماجرا نیست.»

لاری با شادی جواب داد: «خیلی خوشحالیم که می‌تونیم کمک کنیم. از زمان جشنواره‌ی پیشی‌ستونبری، هیچ خبری از د.ا.ف نداشته‌ایم و به لطف ایشون...» با آرنج به توتو زد.

«و معاون‌های تواناش خیابون‌ها از همیشه امن‌تر هستن.» این حرفش توتو را خیلی خرسند کرد؛ لاری مربی، رئیس و دوستش بود و اگر نظرش این بود که او با برادرهایش کارشان را خوب انجام داده‌اند، پس توتو باید حسابی به خودش افتخار می‌کرد. او پرسید: «پس، برنامه‌ی سفر رو باهم مرور کنیم.»

شیلا روی صندلی‌اش با دقت و توجه کامل به جلو خم شد. «در واقع همون کارهای همیشگی، چون سفر آدم‌ها رو هم در بر می‌گیره. عصر به مهمونی رسمی می‌رن، مجلس